

به نام خدا

# وزارت علوم تحقیقات و فن آوری



دانشکده سینما تئاتر

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته ادبیات نمایشی

عنوان

خوانش پسااستعماری امیرارسلان نامدار

استاد راهنما

دکتر کامران سپهران

عنوان بخش عملی

امیرارسلان نامدار و فرخ لقای خالدار

استاد راهنمای بخش عملی

شهرام زرگر

نگارش و تحقیق

سید امین حسینیون

بهار و تابستان ۱۳۹۰

اینجانب ..... اعلام می‌دارم که تمام فصل‌های این پایان‌نامه و اجزاء مربوط به آن برای اولین بار (توسط اینجانب) انجام شده است. برداشت از نوشته‌ها، کتب، پایان‌نامه‌ها، اسناد، مدارک و تصاویر پژوهشگران حقیقی یا حقوقی (فارسی و غیرفارسی) با ذکر مآخذ کامل و به شیوه تحقیق علمی صورت گرفته است.

بدیهی است در صورتی که خلاف موارد فوق اثبات شود مسئولیت آن مستقیماً به عهده‌ی اینجانب خواهد بود.

تاریخ

امضا

## پیشگفتار

نه در مسجد گذارندم که رندی

نه در میخانه کین خمار خام است

میان مسجد و میخانه راهی است

غریبم عاشقم این ره کدام است؟

شیخ احمد جام

در این پیشگفتار بیش از هر چیزی سعی می‌کنم این رساله را در منظری مشخص قرار دهم تا جایگاه آن در مطالعات مربوط به ادبیات نمایشی ایران مشخص شود. زیرا تجربه نشان داده است که موضوع این رساله بیش از هر چیز دیگری، در برخورد اول شگفت‌انگیز است.

ایده‌ی اولیه‌ی این رساله مربوط می‌شود به سخنرانی «دکتر ابراهیم توفیق»<sup>۱</sup> با عنوان «بحران علوم اجتماعی در ایران و گفتمان پسااستعماری»<sup>۲</sup> (فایل صوتی سخنرانی موجود است). در این سخنرانی دکتر توفیق با معرفی «نظریه‌ی پسااستعماری» می‌گوید شاید این نظریه به بحران نظریه‌های بدون کاربرد در ایران خاتمه دهد و بتواند دیدی تازه به پژوهشگران تاریخ و فرهنگ معاصر ایران ببخشد. در کنار این ایده، مباحثی که در کلاس‌های درسی «دکتر فرزاد سجودی» مطرح شده بود درباره‌ی «قهرمان‌های بین‌فرهنگی» در تاریخ ادبیات ایران به شکل-گیری ایده‌ی اولیه‌ی این رساله کمک می‌کردند. این یک واقعیت است که رستم محصول پیوند زابل و کابل

---

<sup>۱</sup> استاد جامعه‌شناسی تاریخ، دانشگاه علامه طباطبائی

<sup>۲</sup> در هشتم اسفند ۱۳۸۶ این سخنرانی انجام شد.

است. سیاوش، ایران و توران. اسفندیار ایران و روم. در هر سه مورد پدر ایرانی است و مادر غیر. قهرمان بین-فرهنگی یا قهرمان پیوندی/دوپاره یا هر اسم دیگری که برایش بگذاریم به خوبی توی لباس نظریه‌ی پسااستعماری می‌رود. امیرارسلان هم که از همین دور پیداست، قهرمانی است بین‌فرهنگی/ پیوندی/ دچار چندپاره بودگی.

حالا از سمت دیگری به موضوع نزدیک شویم. همانطور که می‌دانیم، رمان، درام، و سینما تقریباً به طور همزمان وارد ایران شدند. هر سه در دوران ناصری و چند سال بعد از آن و به خصوص در طی دوران مشروطه مطرح شدند و روز به روز نقش بزرگتری یافتند. تا پیش از ورود این سه رسانه‌ی جدید شکل قالب داستان-گویی در ایران «نقالی»، یا همان «قصه‌گویی شفاهی» بوده است. امیرارسلان همانطور که محجوب گفته است آخرین داستان از نوع داستان‌های شفاهی ایرانی است<sup>۳</sup> که در واقع «اجرا» می‌شده‌اند. منظورم این است که نقطه-ی تولید امیرارسلان نامدار، نقطه‌ای است که پس از آن رمان فارسی، درام فارسی و سینمای فارسی شکل خواهند گرفت. عقب کشیدن مطالعات تا نقطه‌ی پیش از تولد درام در ایران شاید راهگشا باشد.

پیدایش تقریباً همزمان این سه رسانه‌ی داستان‌گوی معاصر در ایران یک فرصت بی‌بدیل در اختیار ما می‌گذارد تا پیشرفت هر سه را در کنار هم ببینیم. مثلاً وقتی درباره‌ی قهرمان در داستان معاصر فارسی حرف می‌زنیم می‌توانیم همزمان انواع قهرمان را در درام و رمان بررسی کنیم. منظورم این نیست که همزمانی شکل‌گیری این سه بهتر از شکل‌گیری ترتیبی آنهاست. منظور اشاره به همین منحصر به فردی است و توضیح اینکه چرا امیرارسلان نامدار می‌تواند یک نقطه‌ی منطقی برای جستجو باشد.

بررسی انواع قهرمان یکی از دغدغه‌های همیشگی من بوده است. و تلاش برای خوانش پسااستعماری از امیرارسلان نامدار، انداختن نوری تازه بر یک قهرمان محبوب ایرانی است. اگر به سادگی و با گفتن اینکه «این داستان عامیانه است و ارزش بررسی ندارد» امیرارسلان را کنار بگذاریم، بیش از هر چیز ساده‌انگارانه رفتار کرده‌ایم. نیازی به یادآوری این نکته نیست که محبوبیت یک اثر در طول بیش از صد سال و ضرب‌المثل شدن شخصیت‌ها و اصطلاحات آن به معنی ارتباط برقرار کردن آن با چند نسل مختلف است و قطعاً تصادفی نیست و ارزش بررسی دارد.

---

<sup>۳</sup> درباره‌ی مقدمه‌ی جعفر محجوب در فصل سوم به تفصیل بحث شده است

یک پرسش وجود دارد که طرح آن می‌تواند حوزه‌ی پژوهشی جالبی را بگشاید، آیا قهرمان بین‌فرهنگی به واقع نزد ایرانیان محبوب‌تر است؟ اگر محبوب‌تر است چرا؟ با مطرح کردن بین‌فرهنگی/چندپاره‌بودگی/پیوندی بودن به عنوان یک خصلت مهم نزد قهرمان ایرانی، به ناگهان می‌توان میان راوی «بوف کور»، شخصیت‌های «رضا قاسمی»، و «امیرارسلان نامدار» و شخصیت‌های «اکبر رادی» که دغدغه‌های روشنفکری دارند و از جامعه‌ی خودشان جدا افتاده‌اند وجوه مشترکی پیدا کرد. وقتی از منظر پسااستعماری نگاه کنیم، ملی‌گرایی بیش از حد «بهرام بیضایی» می‌تواند معنایی جدید پیدا کند و ... همانطوری که در فصل اول هم گفته‌ام، وقتی جستجو را به نقطه‌ی آغاز برگردانیم و نشان دهیم امیرارسلان نامدار را می‌توان پسااستعماری خواند، دیگر به طریق اولی همه‌ی رمان نویسان، فیلمسازان و نمایشنامه نویسان ایرانی می‌توانند مورد مطالعه‌ی این نظریه قرار بگیرند.

ویژگی دیگر این رساله همخوانی بخش عملی آن با بخش نظری است. یعنی صرفاً به نوشتن رساله‌ای نظری و سپس ضمیمه کردن نمایشنامه‌ای نامربوط به آن اکتفا نکرده‌ام. بخش عملی این رساله هم اقتباسی است از امیرارسلان نامدار. مبنای این اقتباس دستاوردهای رساله‌ی نظری است. یعنی وقتی بپذیریم که شخصیت امیرارسلان شخصیتی پیوندی/دوپاره است، این کشف را مبنای اقتباس قرار می‌دهیم و همینطور تا آخر. طبیعتاً این نمایشنامه بهترین اقتباس ممکن از امیرارسلان نامدار نخواهد بود. شاید حتی اقتباس چندان خوبی نباشد، اما به کار روشن کردن نکات مورد نظر این رساله قطعاً خواهد آمد.

در تمام مراحل این رساله سعی کرده‌ام دید انتقادی‌ام را حفظ کنم. چه زمانی که از خود نظریه حرف می‌زنم، چه زمانی که رابطه‌ی ایران با نظریه‌ی پسااستعماری را بررسی می‌کنم و چه هنگام خواندن پسااستعماری امیرارسلان نامدار. این رساله مرحله به مرحله و با طرح سوال پیش می‌رود. در هر مرحله سعی کرده‌ام پاسخ-های مشخص و نسبتاً مفصلی به پرسش‌ها بدهم. در هر بخشی هرکسی می‌تواند ادعا کند که به موضوع الف یا ب، می‌شد بیشتر پرداخت. در این باره تردیدی وجود ندارد. اما به هر حال بحث درباره‌ی موضوعات را باید در مرحله‌ای که به نظر کافی می‌رسد متوقف کرد. گذشته از این مطالب؛ این رساله که شامل بخش نظری و بخش عملی است یک متن واحد خواهد بود و امیدوارم خواندن آن خالی از لطف نباشد. چرا که کسالت‌بار و تکراری بودن هیچگاه قابل گذشت نیستند حتی در یک رساله‌ی علمی.

در همین پیشگفتار به دو نقطه ضعف این رساله اشاره می‌کنم که اولی نقطه ضعفی است نظری و دومی نکته‌ای است که خوانندگان رساله و کسانی که در جریانش بوده‌اند چندبار گوشزد کرده‌اند. ضعف اول هنگامی بروز

می‌کند که وارد بحث درباره‌ی بخش فانتزی امیرارسلان نامدار می‌شویم. برای تحلیل عمیق‌تر این بخش از داستان نیاز به تاملات بیشتر در حوزه‌ی مطالعاتی ژانر فانتزی هست، و به کارگیری آن ابزار و ترکیب آن با نظریات پسااستعماری - مثلاً در کتاب «کمدی، فانتزی، و استعمار»<sup>4</sup>، گردآوری شده توسط «گریم هارپر» - در این رساله پرداختن به این موضوع مساوی بود با ورود به بحثی بزرگ و علی‌حده که از آن صرف‌نظر شد. این ضعف اول بیشتر از سرناچاری است، تا ضعف.

ضعف دوم اینکه برخی از خوانندگان این رساله (عموماً از دوستان نه اساتید) اشاره کرده‌اند که شکل آن با رساله‌ی رایج کمی متفاوت است و شاید بتوان لقب تجربی بر آن نهاد. و من هنوز مطمئن نیستم که خصلت «تجربی» یا «تجربه‌گرا» بودن ضعف محسوب خواهد شد یا نه، این مورد در جلسه‌ی دفاع و پس از خواننده شدن توسط اساتید مشخص خواهد شد.

در شکل‌گیری این رساله خلاقیت نظری «دکتر کامران سپهران»، به عنوان استاد راهنما راهگشا بوده است که هم در طول دوران کلاس‌ها و دروس نقد ادبی و هم در زمان نگارش رساله به شکل‌گیری ایده‌ها کمک شایانی کردند. مقالات کلاس‌های نقد ادبی به نوعی سازنده‌ی مباحث نظری این رساله بوده‌اند. همچنین کمک برادرم مصطفی و همچنین دوستم داوود رضایی به جهت خواندن چندین باره‌ی رساله حیاتی بوده است.

---

<sup>4</sup> Comedy, Fantasy, and Colonialism

<sup>5</sup> Graeme Harper

## چکیده

در این رساله این ایده مطرح می‌شود که امیر ارسلان نامدار، در واکنش به رابطه‌ی ایران و غرب/فرنگ در دوران قاجار پرداخته شده است و قابلیت خوانده شدن به روش پسااستعماری را دارد. برای شهودی کردن این ایده ابتدا به معرفی نظریه‌ی پسااستعماری پرداخته می‌شود. مرحله‌ی بعدی استقبال از این پرسش است که آیا ایران می‌تواند موضوع مطالعه‌ای پسااستعماری باشد؟ با پاسخ به این سوال، به بررسی چند خوانش پسااستعماری انجام شده از متون ایرانی پرداخته می‌شود و در مرحله‌ی بعدی با پرداختن به خوانش‌های پیشین از امیرارسلان نامدار رساله به بخش پایانی می‌رسد. در این بخش با تمرکز بر دویاره‌بودگی شخصیت امیرارسلان، نقش فرنگ و تقابل شرق و فرنگ در داستان، تقابل‌ها و تعصبات مذهبی و همچنین نقش جنسیت، تقدیر و فانتزی؛ خوانش پسااستعماری از امیرارسلان نامدار انجام می‌شود. در این رساله نهایتاً مشخص می‌شود که نظریه‌ی پسااستعماری برای خوانش امیرارسلان نامدار کارآمد است. در بخش نتیجه‌گیری به افق‌های گسترده تر برای انجام پژوهش‌های بیشتر و همچنین دستاوردها و نتایج این پژوهش اشاره شده است.

**واژگان کلیدی:** نظریه‌ی پسااستعماری، امیرارسلان نامدار، خوانش



## فهرست مطالب

پیشگفتار

۱	فصل اول: کلیات تحقیق
۲۳	جمع بندی
۲۴	فصل دوم: ایران و نظریه‌ی پسااستعماری
۲۴	بخش اول: آیا ایران می‌تواند موضوع مطالعه‌ی پسااستعماری باشد؟
۳۸	بخش دوم: آیا دغدغه‌ها و مفاهیم پسااستعماری در هنرهای کلامی ایران حضور دارند؟
۵۰	جمع بندی
۵۱	فصل سوم: خوانش پسااستعماری از امیرارسلان نامدار
۵۱	درباره‌ی امیرارسلان نامدار
۵۲	خلاصه‌ی داستان
۵۷	ساختار داستان و شکل روایی

۵۹	خوانش‌های پیشین
۶۵	مقدمه بر خوانش پسااستعماری از امیرارسلان
۶۸	خوانش پسااستعماری از امیرارسلان نامدار
۹۰	جمع بندی
۹۱	نتیجه گیری
۹۴	فهرست منابع
	رساله‌ی عملی
۹۶	مقدمه
۹۸	نمایشنامه‌ی امیرارسلان نامدار و فرخ‌لقای خالدار

## فصل اول: کلیات تحقیق

ما گذشته را می‌نگریم و به درکی از گذشته می‌رسیم،

تنها با چشم‌های اکنونمان

ای.اچ.کار

در این فصل پرسش‌های تحقیق مطرح می‌شوند. همراه با پرسش‌ها اهداف و فرضیات تحقیق مطرح می‌شوند و با نگاهی کوتاه به پیشینه‌ی نظریه‌ی پسااستعماری در ایران، بحث درباره‌ی نظریه‌ی پسااستعماری آغاز خواهد شد. با توجه به گستردگی ابعاد نظریه‌ی پسااستعماری آن مفاهیمی که در خوانش پسااستعماری از امیرارسلان نامدار مورد استفاده خواهند بود باز می‌شوند و درباره‌ی آنها بحث خواهد شد. عنوان این رساله‌ی نظری به تنهایی چند پرسش اساسی را ایجاد می‌کند. آیا ایران می‌تواند موضوع مطالعه‌ی پسااستعماری باشد؟ مگر نه اینکه موضوع مورد مطالعه‌ی این نظریه کشورهای قبلا مستعمره هستند؟ آیا می‌تواند حوزه‌ی مطالعات پسااستعماری را طوری گسترش داد که شامل ایران هم بشود؟

طبعا این پرسش یکی از پرسش‌های اساسی این رساله هم هست و پاسخ مبسوطی در فصل دوم به آن داده خواهد شد. اما در کنار این پرسش، و شاید حتی پیش از آن پرسش دیگری هم پیش می‌آید. اگر ایران را بشود در حوزه‌ی مطالعات پسااستعماری جای داد، چه نتیجه‌ای از این بررسی به دست خواهد آمد؟ آیا به صرف اینکه امکان استفاده از یک نظریه وجود دارد باید از آن استفاده کرد یا توجیهی فراتر از آن لازم است. در این رساله این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا، مفاهیم مطرح در نظریه‌ی پسااستعماری پیش از این در فضای روشنفکری ایران وجود داشته‌اند یا نه؟ پاسخ به این سوال، توجیهی است برای نگارش این رساله. اما پیش از

آن باید به این نکته پرداخت، که اساساً چه نیازی به استفاده از این نظریه و یا نظریات مشابه برای خوانش یک متن ایرانی وجود دارد؟

مورخین جهان سومی نیازی به ارجاع به تاریخ اروپایی احساس می‌کنند. مورخین اروپایی حس نیاز متقابلی ندارند... پارادوکس روزمره‌ی علوم اجتماعی جهان سوم این است که ما این نظریه‌ها را، با وجود جهل ریشه دارشان به ما، به شدت در درک جوامع خودمان مفید می‌دانیم. (loomba, ۲۰۰۳:۱۳۷)

ما نیز، بخشی از این ما هستیم؟ ما نیز همین رفتار را با نظریات اروپایی و محصولات فرهنگی اروپایی داریم؟ واقعیت این است که رمان در اروپا متولد شد و بعد به ایران راه یافت. تئاتر و سینما هم همینطور، و حتی علم جامعه‌شناسی، تاریخ‌نویسی مدرن، و ...

اگر بپذیریم که تاریخ ایران مدرن<sup>۱</sup> (این اصطلاح را از عنوان کتاب دکتر آبراهامیان به همین نام برداشته‌ام.) متأثر از غرب است. چه در حوزه‌ی فرهنگ<sup>۲</sup>، چه در حوزه‌ی سیاست - البته این مدعا در فصل بعد به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت - سوالی پیش می‌آید. این رابطه‌ی فرهنگی را با چه نظریه‌ای بهتر می‌توان توضیح داد و تحلیل کرد؟ طبعاً یک جواب مناسب برای این پرسش می‌تواند نظریه‌ی پسااستعماری باشد. البته اگر لزوم استفاده از نظریه برای تبیین وضعیت پذیرفته شده باشد. به هر حال، نظریه پسااستعماری با استفاده از رشته‌های مختلف تلاش می‌کند تا توضیحی برای رابطه‌ی فعلی استعمارگران سابق و مستعمرات سابق ارائه کند و این کار را بدون خوانش جدیدی از تاریخ انجام نمی‌دهد. شاید نظریه‌ی پسااستعماری راه حلی برای معمای رابطه‌ی

---

<sup>۱</sup> A history of modern Iran, Abrahamian, Ervand, cambridge, ۲۰۰۸

<sup>۲</sup> عبدالحسین خسروپناه از استادان حوزه علمیه قم گفته که رمان، سینما و موسیقی سه عامل اصلی وجود «ابتدال فرهنگی» در ایران هستند.

<http://www.digarban.com/node/۱۰۷۴>

ایران و غرب ارائه کند. ممکن است این نظر اشتباه باشد. اما ارزش آزمودن دارد. پاسخ به این پرسش که چرا امیرارسلان نامدار به عنوان متن مورد بحث در چنین رساله‌ای انتخاب شده است، در همین آزمون نهفته است.

برای آزمودن این ایده، خواندن امیر ارسلان به روش پسا استعماری در دستور کار قرار گرفته است. اما چرا امیرارسلان؟ این متن چه خصلت یا خصائلی دارد که امکان خوانشی پسااستعماری را فراهم می‌کند؟ یک واقعیت مغفول درباره‌ی امیر ارسلان وجود دارد. امیرارسلان رومی پسر پادشاه روم<sup>۳</sup> (آسیای صغیر) و بزرگ شده‌ی خواجه نعمان<sup>۴</sup> مصری است. اصلاً در طول زندگیش نه نامی از ایران می‌آورد و نه گذرش به سرزمین ایران می‌افتد. و با این حال از محبوب‌ترین شخصیت‌های داستانی ایرانی است. ساخت فیلم سینمایی از روی این داستان، توسط اسماعیل کوشان در ۱۳۴۵ و دو اجرای صحنه‌ای از آن و تجدید چاپ آن در طول زمان این نکته را تایید می‌کنند. در باب محبوبیت امیرارسلان نامدار، در فصل سوم این رساله تردیدها - اگر تردیدی در این باره وجود داشته باشد - برطرف می‌شود.

ما، خوانندگان داستان در طول سالیان، امیر ارسلان رومی/مصری را یکی از خودمان دانسته‌ایم. این نکته، به تنهایی تایید می‌کند که ایده‌ی «شرق بزرگ» در برابر «غرب/فرنگ» در ذهن سازنده‌ی داستان، نقیب الممالک<sup>۵</sup>، و در ذهن شنونده‌ی خاص داستان - ناصرالدین شاه قاجار<sup>۶</sup> - و در ذهن مخاطب عام داستان یعنی مردم ایران وجود داشته است. وقتی زمان آفرینش داستان را هم در نظر بگیریم، این نکته روشن‌تر خواهد شد.

پس این رساله بر مبنای دو فرض اساسی شکل گرفته است. اول اینکه ایران می‌تواند موضوع مطالعات پسااستعماری باشد و دوم اینکه امیرارسلان نامدار را می‌توان با روشی پسااستعماری خواند. پس پرسش اصلی در رساله این خواهد بود. آیا نظریه‌ی پسا استعماری در خوانش دوباره‌ی امیر ارسلان نامدار کارآمد خواهد بود؟ و رساله‌ی عملی تلاشی است برای اقتباسی نمایشی از داستان امیرارسلان نامدار، بر مبنای نتایج رساله‌ی نظری. از این لحاظ، این رساله تجربه‌ای است پر تعلیق.

---

این ایده از «روم» در اصطلاحاتی مانند سلاجقه‌ی روم، یا مولانا جلال‌الدین رومی، به خوبی خودش را نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

تاجر مصری که امیر ارسلان را بزرگ کرد.<sup>۴</sup>

داستانگوی دربار ناصرالدین شاه، از دیگر داستان‌های او «داستان‌های ملک جمشید» و «زرین ملک» هستند.<sup>۵</sup>

پادشاه قاجار معروف به سلطان صاحبقران (۱۲۱۰-۱۲۷۵ق) چهارمین شاه از دودمان قاجار بود.<sup>۶</sup>

با پاسخ دادن به مجموعه‌ی پرسش‌های بالا، چند هدف محقق خواهد شد. اول اینکه موقعیت ایران در ارتباط با نظریه‌ی پسااستعماری روشن خواهد شد. سپس نگاهی کلی به حضور مفاهیم کلیدی نظریه‌ی پسااستعماری در رمان، سینما و درام ایران روشن خواهد کرد که این مفاهیم در فرهنگ ما حضور دارند. بخش دوم از فصل دوم این رساله را می‌توان تلاشی برای منظم کردن دغدغه‌هایی دانست که در حوزه‌ی مطالعاتی پسااستعماری می‌توانند جای بگیرند. علاوه بر این‌ها، در این رساله هدفی دیگر محقق می‌شود که به نظر نگارنده، از اهداف دیگر پراهمیت‌تر است. در این رساله یک متن حاشیه‌ای - که تا به حال کار علمی دانشگاهی در قالب رساله‌ی کارشناسی ارشد درباره‌ی آن انجام نشده است - به مرکز توجه آورده می‌شود. این خوانش از طرف دیگر، با کشاندن نظریه‌ی پسااستعماری به دورانی قبل از شکل‌گیری رمان جدید و درام در ایران، خود به خود به این سوال پاسخ می‌دهد که آیا نمایشنامه‌ها و رمان‌های فارسی در قرن بیستم را می‌توان پسااستعماری خواند یا نه؟ وقتی بتوان امیرارسلان نامدار را پسااستعماری خواند، نمایشنامه‌های بیضایی را هم می‌شود. مجموعه‌ی اهداف، پرسش‌ها، و فرضیات این رساله از این قرار بودند. اما طبیعتاً گام اول، بررسی آنچه درباره‌ی نظریه‌ی پسااستعماری به فارسی موجود است بوده است.

درباره‌ی نظریه‌ی پسااستعماری مطالب به فارسی اندک و محدود است. تنها کتاب تالیف شده در این حوزه، «نظریه و نقد پسااستعماری» است به تالیف «آزاده شاهمیری» که طبعاً از منابع اصلی این پایان‌نامه هم هست. جز این کتاب، و چند تالیف جسته و گریخته در نقد رمان‌های مختلف - که در فصل بعد به آنها اشاره خواهد شد - و چند پایان‌نامه منبع دیگری در دست نیست. یکی از این پایان‌نامه‌ها مثلاً «بررسی پسااستعماری دو رمان بن اکری»<sup>۷</sup> است توسط «مرجان محمدی»، و الباقی نیز به همین سبک نگارش شده‌اند. یعنی یک متن غیربومی به روشی غیربومی خوانده شده است. طبیعتاً از پایان‌نامه‌هایی که در حوزه‌ای غیر از هنر - مثلاً جامعه‌شناسی، یا علوم سیاسی - با نگاه به نظریه‌ی پسااستعماری انجام شده‌اند پرهیز شده است.

---

<sup>۷</sup> Ben Okri

مقاله‌ی «نقد پسااستعماری بوف کور» تالیفی از یاسمین سی. کولتر<sup>۸</sup>، در مجله‌ی نگاه نو، و چاپ کتاب نظریه‌ی پسااستعماری تالیف لیلا گاندی<sup>۹</sup> توسط دانشگاه امام صادق و چندین یادداشت اینترنتی شامل ترجمه و تالیف، مجموعه‌ی منابع فارسی در حوزه‌ی نظریه‌ی پسا استعماری را می‌سازند.

البته نباید فراموش کرد که این حوزه‌ی مطالعاتی چه در جهان انگلیسی زبان، و چه در جهان فارسی زبان بسیار پویاست و چه بسا از زمان تالیف این رساله تا جلسه‌ی دفاع چندین متن دیگر ترجمه، چاپ و منتشر شوند. نظریه‌ی پسااستعماری در جهان هم سابقه‌ای چندان طولانی ندارد.

پسااستعماری درگیر تأثیرات استعمار بر فرهنگ‌ها و جوامع است. این اصطلاح اصالتاً توسط مورخین بعد از جنگ جهانی دوم در ترکیباتی مانند دولت پسااستعماری به کار می‌رفت و «پسااستعمار» معنایی دقیقاً ترتیبی داشت، و دوران پس از استقلال را می‌شناساند. با این حال، از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ این اصطلاح توسط منتقدین ادبی برای بررسی تأثیرات فرهنگی گوناگون استعمار به کار رفت.

اگرچه مطالعه‌ی قدرت کنترل‌کننده‌ی بازنمایی در جوامع مستعمره از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ با متونی مانند شرق‌شناسی سعید آغاز شده بود .... خود اصطلاح «پسااستعماری» در این مطالعات اولیه از قدرت‌گفتمان استعمار، برای شکل دادن به عقاید و سیاست‌ها در مستعمرات، به کار نمی‌رفت. اسپیواک، مثلاً، اولین بار اصطلاح «پسا استعمار» را در مجموعه‌ی از مصاحبه‌ها و گردآوری‌هایی که در سال ۱۹۹۰ با عنوان «نقد پسااستعماری»<sup>۱۰</sup> منتشر شد، استفاده کرد. ( Ashcroft and others, )

(۱۹۹۸: ۱۸۶)

---

<sup>۸</sup> Yasmin C.Coulter

<sup>۹</sup> Leela Gandhi

<sup>۱۰</sup> Postcolonial critique

در کتاب‌نامه‌ای که انتهای کتاب نظریه و نقد پسااستعماری از آزاده شاهمیری آورده شده است، هیچ کتابی قبل از ۱۹۹۰ چاپ نشده است. و ۹۰٪ کتاب‌ها بعد از سال ۲۰۰۰ چاپ شده‌اند. فهرست منابع این رساله نیز، به جز شرق‌شناسی سعید<sup>۱۱</sup>، و ارجاعات به فضای روشنفکری ایران، ماخذی پیش از ۱۹۹۰ ندارد. به نظر می‌رسد می‌توانیم با قدرت خوبی نظریه‌ی پسااستعماری را نظریه‌ی بعد از ۱۹۹۰ بدانیم.

رابرت یانگ<sup>۱۲</sup> در کتاب «نظریه‌ی پسااستعماری، یک معرفی تاریخی» در تلاشی مطول، ریشه‌های تاریخی نظریه‌ی پسااستعماری را به طور کامل تشریح کرده است. همین تلاش را آزاده شاهمیری در بخش مقدمات و پیشینه از کتابش انجام داده است. هردوی ایشان توضیح داده‌اند که چطور رشته‌ی دانشگاهی «ادبیات کشورهای مشترک‌المنافع»<sup>۱۳</sup>، تبدیل شد به رشته‌ی مطالعات پسااستعماری و چطور نشریات، جنبش‌ها، کتاب‌ها و آدم‌های تاثیرگذار در این سیر تحول موثر بودند. اما در این رساله نه فضای کافی برای بحثی مطول درباره‌ی تاریخچه‌ی نظریه‌ی پسااستعماری وجود دارد، نه بحثی چنین تکراری گره‌گشای پرسش‌های این رساله می‌تواند بود. در عین حال بدون بیان تاریخچه‌ای مختصر بحث ناقص خواهد بود. پس گذری سریع از این مرحله ضروری است.

پس از جنگ جهانی دوم، روند استقلال مستعمرات سرعت گرفت. در خاورمیانه، کشورهایی که در طول صد سال قبل، از ایران و عثمانی جدا شده بودند، استقلال می‌یافتند. عراق، افغانستان، کویت، بحرین و ... . مستعمرات آفریقایی برای استقلال نبرد می‌کردند و به نظر می‌رسید دوران استعمار رو به پایان است.

هند در ۱۹۴۷، الجزایر در ۱۹۶۲ کنگو در ۱۹۶۰ و مراکش در ۱۹۵۶ و بسیاری کشورهای دیگر استقلال یافتند. ویژگی مشترک این کشورها ورود مستقلشان به دنیای مدرن با واسطه‌ی یک دوران استعمار طولانی بود. این کشورهای تازه استقلال یافته همگی به طور مستقیم متأثر از «گفتمان استعماری» بودند. اما پس از استقلال، گفتمان استعماری دیگر معنای قدیمی خود را از دست داده بود. مردم مستعمرات، دیگر خود صاحب کشور

---

<sup>۱۱</sup> Edward Sayid

<sup>۱۲</sup> Robert Young

<sup>۱۳</sup> Commonwealth countries literature



شده بودند. به تعبیری، تحت سلطه، یا اگر واضح‌تر بگوییم، برده‌ی استعمارگر نبودند. در عین حال مرکزیت اقتصادی هنوز با غرب - به معنی اروپا و آمریکا - بود. با تغییر شرایط کلی جهان، از نظر روابط استعمار و استعمارگر، مسلماً گفتمان استعماری پیشین کارایی خود را از دست داده بود. در نتیجه، گفتمانی جدید لازم بود تا رابطه‌ی جدید را توصیف کند. این گفتمان جدید به عنوان نظریه‌ی پسا استعماری شناخته می‌شود.

مطالعات پسااستعماری با تمام ریسک‌هایی که ادعای حرف زدن مقتدرانه به جای حاشیه در معرض است، سر و کار دارد. در نتیجه، حوزه‌ی مطالعات پسااستعماری دچار بلای غیرممکن بودن خودش است. این حوزه، از این آگاهی زاده شد که بازنمایی به ناچار متأثر از قدرت و سلطه است؛ ولی تلاش می‌کند تا بازنمایی را به کنش مقاومت تغییر دهد. برای رسیدن به این هدف استراتژی‌های جدیدی برای خواندن و تاویل ارائه می‌کند و همزمان محدودیت‌های این تلاش را به رسمیت می‌شناسد.

مسئله‌ی اصلی در نظریه پسااستعماری آزمودن رابطه میان قدرت و دانش در جهان غیر غربی است. و برخی اساتید رویکردشان به این موضوع بیشتر تاریخی است تا ادبی یا تحلیل گفتمانی. (دائرة المعارف فلسفه استانفورد، ۱۳۹۰)<sup>۱۴</sup>

ما هم تلاش می‌کنیم از این استراتژی‌های جدید برای خواندن و تاویل استفاده کنیم. اعمال هر محدودیتی در ابعاد نظریه‌ی پسااستعماری کاری است بسیار مشکل. این اصطلاح به سرعت قلمروی خود را از سیاست به ادبیات، تاریخ، درام، سینما، نقاشی و حتی بدن گسترش داده است.

اصطلاح بدن پسااستعماری<sup>۱۵</sup> با تمرکز بر اینکه چطور قدرت بازنمایی استعمارگران توانسته تعریف بدن زیبا را در فرهنگ مستعمره نشینان تغییر دهد و چطور مسئله‌ی پوشش می‌تواند محل مناقشه در جامعه‌ی پسا استعماری باشد ایجاد شده است.

---

<sup>۱۴</sup> <http://plato.stanford.edu/entries/colonialism/>

اگرچه چیزی به اسم بدن پسااستعماری وجود ندارد. بدن، مرکز گفتمان‌های استعماری و پسااستعماری از انواع گوناگون بوده است. این اواخر بسیاری از نوشته‌های پسااستعماری مدعی شده‌اند بدن جای مهمی برای نوشتن است. اینکه مردم چطور درک می‌شوند رفتار با آنها را کنترل می‌کند، و در چنین سازمانی تفاوت‌های فیزیکی نقش اساسی بازی می‌کنند. این نگاه به بدن به عنوان جایگاه بازنمایی و کنترل در مرکز بسیاری از تحلیل‌های اولیه از تجربه‌ی پسااستعماری هم هست، مثل فرانس فانون<sup>۱۶</sup> (۱۹۶۱)، و یا امه سازر<sup>۱۷</sup> و ادوارد گلیسانت<sup>۱۸</sup> (۱۹۸۹). (Ashcroft and others, ۱۹۹۸: ۱۸۳)

در فاصله‌ای دور از بدن، زبان نیز یکی از موضوعات مورد مطالعه، در نظریه‌ی پسااستعماری است. زبان در دوران پسااستعماری و در جوامع استعمارزده چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ زبان می‌تواند ابزار انتقاد به نظریه‌ی پسااستعماری هم باشد. نظریه پردازان پسااستعماری فرض می‌کنند غرب مرکز است و جهان غیرغربی حاشیه. و سعی می‌کنند این دوگانه‌ی مرکز/حاشیه را بر هم بزنند، چون به اصالت این دو گانه باور ندارند. کتاب «حاشیه سازی اروپا» تالیف چاکرابتاری<sup>۱۹</sup>، دقیقاً بر همین موضوع نگاشته شده است. اما خود این نظریه پردازان - اقلای بسیاری از آنها - از زبانهای مرکز برای حرف زدن استفاده می‌کنند. فانون به فرانسه می‌نوشته است. سعید به انگلیسی و بهابها<sup>۲۰</sup> و اسپیواک<sup>۲۱</sup>، گیلبرت<sup>۲۲</sup>، تیفین<sup>۲۳</sup>، لایلا گاندی، چاکرابتاری و خیلی‌های دیگر به انگلیسی. پس این انتقاد به این سری از نظریه پردازان وارد است که در حین تلاش برای به سخن آوردن حاشیه، زبان حاشیه را به رسمیت نمی‌شناسند. این سوال پیش می‌آید که چطور ممکن است حاشیه، به زبان مرکز سخن بگوید؟

---

<sup>۱۵</sup> Postcolonial body

<sup>۱۶</sup> Frantz Fanon

<sup>۱۷</sup> Aime Césaire

<sup>۱۸</sup> Edouard Glissant

<sup>۱۹</sup> Dipesh Chakrabarty

<sup>۲۰</sup> Homi K. Bhabha

<sup>۲۱</sup> Gayatri Chakravorty Spivak

<sup>۲۲</sup> Gilbert

<sup>۲۳</sup> Helen Tiffin

استعمارگری در یکی از سطح‌ها - که تنها سطح نیست اما اهمیت زیادی دارد - صرفاً یک بازنمایی بود. تولید فرهنگ، ارزش‌های ایدئولوژیک امپراطوری و فرهنگی را بازتولید کرد که حرکت ماشین مستعمره‌سازی را بسیار ساده کرد. البته همانطور که سعید هم استدلال می‌کند فعالیت‌های فرهنگی (به طور همزمان) می‌توانند مکانیزم‌های استعمار را زیر سوال ببرند، نقد کنند و رسوا کنند. اما نکته‌ی حیاتی در درک این مساله آن است که کنش بازنمایی خود به شدت به کسب و کار امپراطوری وابسته است. سعید خاطر نشان می‌کند همین زبانی که به کار می‌بریم ممکن است در تداوم بخشیدن به شکل‌هایی از دانش که نگاه استعمارگرانه به جهان را می‌سازند مشارکت کند. البته بسیاری از پیگیران مطالعات پسااستعماری معتقدند با تغییر راه-های معنابخشی به جهان شاید بتوان شیوه‌هایی جدید از مقاومت را یافت. (Mcleod, ۲۰۰۷)

(۵)

از سوی دیگر بهابها در رساله‌ی «مکان فرهنگ»<sup>۲۴</sup> حوزه‌ی این نظریه را با روانشناسی مخلوط می‌کند. او تلاش می‌کند با استفاده از آرای لاکان<sup>۲۵</sup> به هویت دوپاره‌ی اهالی مستعمرات سابق بپردازد و به این ترتیب بحث را تعمیم می‌دهد به همه‌ی کسانی که بعد از استقلال مستعمره، شهروند استعمارگر سابق شده‌اند. الجزایری‌ها در فرانسه، هندی‌ها در جهان انگلیسی زبان، یا حتی سرخپوستان در آمریکای حاضر شامل این بخش از مطالعه هستند.

این چند مورد را برای این ذکر کردم که نشان دهم حوزه‌ی مطالعات پسااستعماری مرزبندی موضوعی مشخصی ندارد. و حوزه‌ای از علوم انسانی نیست که از دستبرد این نظریه مصون باشد. با پیش‌فرض‌های این نظریه می‌توان به طور همزمان به مسئله‌ی «بنیادگرایی اسلامی» و «تئاتر در نیجریه» و «سینمای ونزوئلا» پرداخت. گستره-ی وسیع مفاهیم کلیدی این نظریه نیز موید این نکته هستند. مفاهیمی مانند نژاد، جنسیت، زبان، تقلید،

<sup>۲۴</sup> Location of Culture, Homi.K bha bha, ۱۹۹۴, routledge

<sup>۲۵</sup> Jacques Marie Émile Lacan

اروپامحوری، مرکز/حاشیه، خود/دیگری، فرودست/فراست، هریک حوزه مطالعاتی گسترده‌ای را شامل می‌شوند.

از این حوزه‌های مطالعاتی متنوع و گسترده، در این رساله، چند مسئله کانون توجه هستند برای خوانش پسااستعماری امیر ارسلان نامدار: جنسیت، مذهب، دو رگه‌گی، شرق فانتزی. بحث مختصری درباره‌ی هریک از این موارد دیدگاهم را برای فصل دوم این پایان نامه روشن خواهم کرد.

## مسئله‌ی جنسیت

من یک وقتی گفتم؛ از من سؤال کردند که شما در مقابل آنچه که غربی‌ها درباره‌ی مسئله‌ی زن در کشور می‌گویند، چه دفاعی دارید؟ من گفتم: ما دفاع نداریم، ما هجوم داریم! ما در مسئله‌ی زن، از غرب طلبکاریم؛ ما مدعی غربیم؛ آنها هستند که دارند به زن ظلم میکنند، زن را تحقیر میکنند، جایگاه زن را پائین می‌آورند؛ به اسم آزادی، به اسم اشتغال، به اسم مسئولیت دادن، آنها را مورد فشارهای روحی، روانی، عاطفی و اهانت شخصیتی و شأنی قرار میدهند؛ آنها باید جواب بدهند. جمهوری اسلامی در این زمینه یک مسئولیتی دارد. جمهوری اسلامی در مسئله‌ی زن باید به طور صریح و بدون هیچ مجامله، حرف خودش را - که عمدتاً اعتراض به نگاه غربی و این نامعادله‌ی ظالمانه‌ی غربی است - بگوید. با این نگاه، آن وقت مسئله‌ی حجاب، مسئله‌ی نوع ارتباط زن و مرد، همه معنا پیدا میکند. این یک مسئله است. (رهبر جمهوری اسلامی ایران در جمع زنان نخبه‌ی کشور، ۲ خرداد ۱۳۹۰)